روایتی از یک سقوط مرگبار ...!

گروه حوادث – مرد غریبه که درجریان ارتباط پنهانی وشیطانی با زن متاهل وقتی متوجه حضور ناگهانی شوهر این زن می‌شود برای فرار به بالکن می‌رود که ناگهان سقوط می‌کند.

رسیدگی به این پرونده از ۱۹ مرداد ماه سال جاری از وقتی شروع شد که سقوط مرد جوانی از طبقه سوم در یکی از محله های غرب استان تهران به پلیس گزارش شد.

خیلی زود گشت کلانتری در محل حضور یافت و با مرگ مشکوک مرد جوانی رو برو شد که بنا به اظهارات افرادی که در صحنه حضور داشتند ناگهان از بالکن طبقه سوم به پایین سقوط کرده است تیمی پزشکی اگرچه خیلی زود در محل حضور یافت و اقدامات اولیه نجات مرد جوان انجام شد اما وی قبل از انتقال به بیمارستان در اثر ضربه مغزی جان باخت.

با مرگ وی کارآگاهان اداره پلیس آگاهی رسیدگی به این پرونده را با تحقیقات میدانی شروع کردند.

مرد صاحبخانه واحدی که مرد جوان از آنجا سقوط کرده بود به افسر پرونده گفت: من کارگر هستم و در یک کارخانه کار میکنم صبح زود به محل کارم میروم و عصر برمی گردم امروز به خاطر مسائلی که در کارم پیش آمد به خانه برگشتم وقتی در را باز کردم مرد غریبه ای را دیدم او خیلی سریع به طرف بالکن رفت و قصد فرار داشت که ناگهان از تراس سقوط کرد.

راز خیانتی که فاش شد

اگر چه رسیدگی به این پرونده ازسوی کارآگاهان ادامه دارد اما براساس اظهارات افرادی که شاهد مرگ مرد جوان بودند موید این است که مرگ وی صرفا یک اتفاق بوده است.

در حالیکه پرونده مرد کشته شده درحال رسیدگی است پرونده دیگری باتوجه به شکایت شوهر زن خائن باز شده است.

زن جوان در اظهاراتش گفت: حدود ۷ ماه پیش خانه همسایه‌مون بودم مشغول صحبت کردن بودیم که یک آقای موتوری در زد وارد حیاط شد دوستم به سمتش رفت و باهم صحبت کردن و هر از گاهی به من نگاه می کرد وقتی که رفت دوستم به من گفت چقدر آقاسینا از توخوشش آمد. گفتم حالا این آقاکی هستند؟ گفت دوست شوهرمه هر از گاهی میاد به ما سر می زنه. الانم داشت می‌رفت خیلی از تو خوشش اومد گفتم وا!!! یعنی چی از من خوشش اومد چقدر کارش زشت بوده بهش گفتی من شوهر دارم؟ گفت کاری به شوهرت نداره همینجوری از تو خوشش اومده!

بحثمون تموم شد و رفتم خانه. یکی دو روز بعد مرجان دوستم بهم زنگ گفت: از اون روز آقاسینا چند بار زنگ زده شماره تو رو خواسته منم گفتم نمی‌تونم بدم اما دست بردار نیست چه کار کنم فریبا؟ شمارتو بدم؟ گفتم دیوونه شدی چرا باید شماره منو به یک غریبه بدی؟ اصلاً غلط کرده شماره منو خواسته. گفت وا چقدر حساسی؟ این کار تا چند وقت ادامه داشت تا اینکه مرجان بهم زنگ زد گفت بیا خونمون. رفتم خونشون وارد که شدم دیدم سیناهم نشسته خواستم وارد اتاق نشوم اما مرجان با اصرار منو برد داخل گفت کاری با تو نداره اومده مهمونی. چند لحظه بعدم میره. سینا تو اون فاصله‌ای که اونجا بودم چند تا سوال ازم پرسید اسمت چیه چند سالته؟ با مرجان خانم دوستی؟ معلومه خیلی با هم خوبین مثل خواهر می‌مونید. مرجان خانم خیلی از شما تعریف می کنه. من خیلی جوابشو ندادم در واقع فقط نگاهش می کردم. آخر سرم معذرت خواهی کرد گفت ببخشید نمی‌دونستم آنقدر ناراحت میشید. خداحافظی کرد و رفت. وقتی رفت مرجان دعوام کرد. گفت خیلی بی کلاسی الان سینا میگه دوستت چقدر روابط اجتماعی ضعیفی داره که حتی بلد نیست با یک مرد صحبت کنه. آبروی منو بردی. اهمیت ندادم برگشتم خونه. چند روز بعد یک شماره ناشناس بهم پیام داد. گفت: من معذرت می‌خوام که اون روز از شما سوال جواب کردم انگار خیلی اذیت شدید من قصدم اذیت کردن شما نبود. متوجه شدم سیناست که پیام میده. نوشتم خواهش می کنم. دیگه جواب نداد. همون روز وقتی شب شد ساعت ۱۲:۳۰ چند پیام برام اومد دوباره متوجه شدم که سینا است اولش خیلی بدم اومد اما رفته رفته از طریق پیام با هم صحبت کردیم سر امور روزمره و چیزهای عادی. بعد از یک ماه قرار شد بریم خونه مرجان همدیگر رو ببینیم و دیدیم کلی حرف زدیم از خودمون، خانواده‌مون دوستامون و خیلی چیزای دیگه از این کار بدم نیومد و یاد حرف مرجان افتادم که گفت باهاش حرف بزن. الان فکر می کنه خیلی بی کلاسی. به همین خاطر بیشتر باهاش حرف زدم ناهار خونه مرجان موند خیلی خوش گذشت وقتی به خونه رفتم پیام داد خیلی پاک و معصومی خیلی چهارچوب داری تو خانم با لیاقتی هستی کاشکی منم یه همسر خوب مثل شما داشتم. اینو که گفت بیشتر خوشم اومد و همین باعث شد بیشتر بهش محبت کنم. انگار یه جورایی بهم اعتماد به نفس داد انگار باورم شد که قوی هستم با لیاقتم و پاک و معصومم چون تا حالا کسی این حرف رو بهم نزده بود. خلاصه استارت حضور سینا تو خونمون زده شد یعنی وقتی همسرم صبح رفت سر کار بهش زنگ زدم گفتم اگر دوست داری می تونی بیای خونمون مثل خونه مرجان. خیلی خوشحال شد و بعد از ۵ دقیقه خودشو رسوند خونمون. آخه تو کوچه پشتی ما زندگی می کرد بعد از چندین بار رفت و آمد یه روز با خودش مشروب آورد و با هم خوردیم البته خیلی مقاومت کردم اما نشد روزهای بعد با خودش شیشه می آورد و میگفت: بیا تو هم امتحان کن قبول نکردم خیلی ترسیدم بعد بهم گفت چرا می ترسی؟ نگاه کن من می کشم هیچی هم نشدم اتفاقاً یه حس خوب میده کلی بهت انرژی میده مثل من باز هم قبول نکردم. تا اینکه در دفعات بعدی تونست موفق بشه یعنی اولین بار بتونم شیشه بکشم روزهای بعد هم این کار رو کردم بعد از مدتی متوجه شدم بد نیست و خیلی خوبه به همین دلیل خودم به سینا زنگ می‌زدم و درخواست شیشه می کردم. اون هم سریع برام می آورد و با هم می کشیدیم حدود ۷ ماه گذشت با تغییر قیافه و لاغر شدنم همسرم متوجه شد خیلی سعی کرد دلیل اعتیادمو متوجه بشه اما نشد و یک روز که سینا نبود و من درخواست شیشه کرده بودم و جوابی نداد کلافه شدم دخترم را کلی کتک زدم حوصله کار و غذا درست کردن هم نداشتم تو اوج عصبانیت به سینا زنگ زدم و کلی فحش دادم اینجا همسرم متوجه شد که من با یک نفر به نام سینا حرف می‌زنم پرسید این کیه و گوشی رو گرفت بالاخره متوجه شد و کلی دعوا کردیم به طوری که خونه رو از اون محله فروختیم و از اون محله رفتیم اما خیلی دور نشدیم فقط به چند محله دورتر رفتیم.

به خاطر نیازی که به شیشه داشتم دوباره با سینا تماس گرفتم و آدرس محل زندگی جدیدمون را براش فرستادم همسرم فکر کرد که من دیگه سینا رو نمی‌بینم به همین خاطر دوباره می‌رفت سر کار و کاری به کارم نداشت. خبر نداشت که من حتی خیلی بیشتر از اونی که فکر میکنه بهش نزدیک شده بودم طوری که بیشتر از همسر خودم از اون حرف شنوی داشتم و دوریشو نمیتونستم تحمل کنم و در غیابش من زنگ می‌زدم که فردا شیشه برام بیاره. با هم نهار می خوردیم و بعدشم می‌رفت تو این فاصله که از صبح تا بعد از ظهر بودیم به دختر و پسرم شربت خواب آور می دادیم که به همسرم حرفی نزنند. یک روز که همسرم دوباره شک کرده بود و از رفتن به محل کار پشیمون شد و برگشت خونه من هم متوجه نشده بودم به سینا زنگ زدم که بیاد خونه مشغوله صبحانه که شدیم صدای در اومد چند بار در زد و باز نکردم سینا گفت در رو باز نکن. بعد از اینکه چند بار محکم در زد، در را باز کردم و با حالتی از خشم وارد خونه شد و شروع به جستجو کردن خونه کرد منم گفتم دنبال چی می گردی که شروع کرد به کتک زدن. گفت این کتونی مردونه که دم در هست مال کیه؟ گفتم خبر ندارم در همین فاصله صدای در اتاق اومد به سمت اتاق رفتیم دیدیم در بالکن بازه و سینا فرار کرده بود یعنی از بالکن خودشو انداخته پایین و چون سه طبقه بود باعث شد که دچار ضربه مغزی بشه و بمیره الان به حکم قتل ما در بازداشتگاه به سر می‌بریم.

نظر کارشناسی

فتانه ورمزیار روانشناس بالینی:

در تحلیل کیس حاضر بیان کردند: افرادی که در دوره کودکی احساس پذیرش، ارزشمندی و دوست داشتنی بودن را از جانب خانواده دریافت نکردند، به عدم عزت نفس، عدم ارزشمندی وضعف دراعتماد به نفس منجر می گردد. و همین امر باعث می شود که فرد با یک نیاز بنیادین و کمبود وارد جامعه شود و آنها را نسبت به پذیرش و تایید شدن توسط سایر افراد جامعه اسیب پذیر کند و گاهی این پذیرش و تایید با تاوان بسیاری صورت بگیرد. یعنی فرد برای این که از دیگران تایید بگیرد و مورد پذیرش آنها قرار گیرد، حاضر است هزینه های زیادی را بپردازد. حتی به قیمت از دست دادن ارزشهای فردی، خانوادگی، از دست دادن سلامتی فرزندان، از دست دادن کانون خانواده و چه بسا آسیب جنسی، این پذیرش را به دست آورد. در کسی حاضر که با شنیدن یک جمله ی عاطفی تحت تاثیر قرار گرفته و خلا پذیرش را با این جمله پوشش می دهد البته به صورت کاذب نه واقعی. از عوامل موثر دیگر در این آسیب می توان به عدم تعهد به رابطه زناشویی، عدم حفظ ارزشها، ضعف در مهارت های زندگی از قبیل: خودآگاهی، تصمیم گیری، جرات ورزی و نه گفتن، تفکر انتقادی نام برد. از سوی دیگر خلاء هایز که رابطه زناشویی وجود دارد و زوجین هیچ گونه راه حل منطقی برای آنها در نظر نمی گیرند (مراجعه به روانشناس) و همین امر منجر به فاصله عاطفی و بی توجهی نسبت با نیازهای یگدیگر می گردد.

لذا برای پیشگیری از چنین آسیب هایی که ریشه در کودکی دارند نیازمند آموزش والدین برای فرزند پروری و در بزرگسالی نیازمند آموزش زوجین در مهارتهای ارتباطی و زندگی می باشد. عوامل دیگر مانند: فضای مجازی و الگو گیری از سایر افراد جامعه، دوستان ناباب که، در از بین بردن ارزشهای فردی و عدم پایبندی به آنها نقش پررنگی داشته است که نیازمند تامل و راه حل های مناسب از طرف مسئولین و شخص افراد، دارد.

این مرد عاشق ترین و بی رحم ترین قاتل تهران است!

گروه حوادث – مردی که دختر مورد علاقه‌اش را کشته و جسدش را مثله کرده بود با رضایت اولیای دم از قصاص نجات پیدا کرد.

متهم که بعد از خفه کردن دختر مورد علاقه‌اش به نام مهناز جسد او را مثله و در میان زباله‌ها رها کرده بود با درخواست اولیای دم به قصاص محکوم شد؛ اما او پیش از اجرای حکم موفق به جلب رضایت آنها شد.

سال ۹۴ بود که زنی به ماموران گزارش داد دختر جوانش مهناز گم شده است. او گفت: دخترم صبح خیلی زود از خانه خارج شد. او به من گفت با دوستانش قرار دارد و می‌خواهد به کوه برود. حدود ظهر شد؛ اما خبری از مهناز نشد. دو بار با تلفن همراهش تماس گرفتم، خاموش بود. بعدازظهر خیلی نگران شدم. با چند نفر از دوستانش تماس گرفتم گفتند اصلاً قرار کوه نداشته‌اند و از مهناز هم خبر ندارند. حالا نگران دخترم هستم.

در حالی که تحقیقات برای پیدا کردن مهناز آغاز شده بود، پلیس با گزارش یک رفتگر متوجه شد دو پای انسان پیدا شده است. تکه‌های جسد در سایت زباله پیدا شده بود. رفتگری که این تکه‌ها را پیدا کرده بود به ماموران گفت جسد چند تکه دیگر هم دارد. به این ترتیب ماموران جسم تکه‌شده را به پزشکی قانونی منتقل کردند و مادر مهناز برای انجام آزمایش دی‌ان‌ای فرا خوانده شد. به این ترتیب هویت جسد تایید و مشخص شد متعلق به مهناز است.

پلیس در تحقیقات بعدی متوجه شد مهناز با جوانی به نام خسرو در ارتباط بوده است. با بازداشت خسرو راز مرگ مهناز فاش شد. او گفت: من مهناز را کشتم اما قصدی برای قتل او نداشتم. من و مهناز مدت‌ها بود با هم رابطه داشتیم. من مهناز را دوست داشتم و قصدم این بود که ازدواج کنیم. مدتی بودی که متوجه شده بودم مهناز خواستگار سمجی دارد. خواستگار برایش مزاحمت ایجاد می کرد. مهناز به من گفته بود تصمیم دارد با من ازدواج کند اما روز حادثه وقتی فهمیدم همچنان خواستگارش با او در ارتباط است و مزاحمت ایجاد می کند عصبانی شدم. من و مهناز با هم بحث کردیم. در ماشین بودیم. او عصبانی شد و به مادر من فحش داد من هم از کوره در رفتم و دستم را روی دهانش گذاشتم. یک‌دفعه دیدم سیاه شد. هرچه سعی کردم دوباره او را به زندگی برگردانم نشد. متهم گفت: هیچ راهی جز از بین بردن جسد نداشتم. جسد را مثله کردم و میان زباله‌ها انداختم.

با پایان گفته‌های متهم و صدور کیفرخواست پرونده برای رسیدگی به شعبه ۲ دادگاه کیفری استان تهران فرستاده شد. در جلسه رسیدگی اولیای دم درخواست قصاص کردند و گفتند حاضر نیستند گذشت کنند.

وقتی نوبت به متهم رسید اتهام را قبول کرد و گفت: من عاشق مهناز بودم اما وقتی به مادرم فحش داد عصبانی شدم و نتوانستم خودم را کنترل کنم، قبلاً گفته بودم مادرم خط قرمز زندگی من است و کسی حق ندارد به او توهین کند.

متهم گفت: من و مهناز هیچ مشکلی به‌جز خواستگار سمج او نداشتیم. روز حادثه هم صبح خیلی زود با هم قرار گذاشتیم که صبحانه بخوریم و خرید کنیم. بعد از اینکه صبحانه خوردیم در ماشین نشستیم تا مغازه‌ها باز کنند که این اتفاق افتاد.

با پایان جلسه دادگاه قضات وارد شور شدند و متهم را به قصاص محکوم کردند. رأی صادره در دیوان عالی کشور تایید و زمان اجرای حکم نیز مشخص شد اما در نهایت متهم پای چوبه دار موفق شد نظر اولیای دم را جلب کند و از قصاص نجات پیدا کرد. متهم در نهایت یک بار دیگر به خاطر جنبه عمومی جرم پای میز محاکمه رفت و ابراز پشیمانی کرد. او از قضات درخواست تخفیف مجازات کرد. پس از آن قضات برای صدور رأی وارد شور شدند و او را به ۱۰ سال حبس، ۷۴ ضربه شلاق و ۲۰ صدم دیه کامل محکوم کردند.

نیازمندیهای روزانه جزیره کیش

تلفن ۴۴۴۲۴۹۹۹ – ۴۴۴۲۰۲۸۴ (۰۷۶)
سایت: www.eghtesad-kish.ir

استخدام

دعوت به همکاری
از کارمند اداری خانم
آشنا به فعالیت در دفاتر شرکت‌های
بیمه دعوت به همکاری می شود.
تماس ۴۴۴۲۰۲۸۴

قطعات یدکی

تهیه قطعات اصلی یدکی
خودروهای سبک و سنگین
تحویل حداکثر ۴۸ ساعت
۰۹۳۷۵۶۳۲۷۰۲
۰۹۳۷۶۶۶۰۲۳۷

تأسیسات منزل

تعمیرات و تأسیسات
منزل - لوازم آشپزخانه
آب – برق
۰۹۱۷۹۷۵۷۲۳۰ خاکساری

مفقودی

اصل کارت کیشوندی به شماره ۱۷۷۷۷۰۹/۰۷
به نام عسل عابدی مفقود گردیده
و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

اصل کارت کیشوندی به شماره ۱۵۳۷۶۹/۰۱
به نام مسعود جمشیدیان مجاور مفقود گردیده
و از درجه اعتبار ساقط می باشد.

خشکشویی

خشکشویی طلوع در اسرع وقت با
تضمین و کیفیت عالی همراه با پیک
تحویل آدرس : مجتمع خدماتی طلوع،
روبروی برجهای طلایی و بازار کوروش
۰۹۱۷۶۱۳۷۵۴۳ - ۰۹۳۴۷۶۹۷۵۸۸
با مدیریت عسکری

تعمیرات کولر

تعمیرات کولر - اسپیلت
۰۹۳۹۱۴۹۵۵۱۸
جاسم کریمی
فوری - مطمئن

خدمات

خدمات برق
انجام کلیه امور برق ساختمان و
پروژه های شما - کلی و جزئی
۰۹۱۲۰۴۵۹۱۹۸

درب های اتوماتیک
دارکوب
۰۹۱۲۹۴۲۴۰۲۲

صنایع چوب

شرکت کهن چوب تولیدکننده انواع
درب های چوبی برای کلیه پروژه ها
مسکونی ، تجاری ، هتلی ، و اداری
جزیره کیش درخت سبز صنعت ۲ پلاک
۴۳ تهران شهرک صنعتی چهار دانگه
۰۷۶۴۴۴۷۳۱۳۹ ۰۹۳۴۷۶۹۹۱۸۶
www.kohanchoob.ir

صنایع چوب حلاج کیش
کلیه سفارشات
MDF، چوبی
دکوراسیون غرفه و منزل
تلفن: ۷۶۹۸۲۵۲